

## شیخ جمال الدین افغان

«ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر شیخ) در وصف او نوشته است: «زمانی که با شیخ جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد امیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور شیخ افغان و سخنانش تصور می کردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند. ارنیست رونان

### بخش دهم

## استاد من شیخ جمال الدین افغان

(نوری جدید و مردی بصیر بقلم شیخ محمد عبده)

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

تذکر: «این رساله ترجمه مقاله معروف شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر به زیر عنوان "استاذی جمال الدین" می باشد که بار ها به عربی بجای رسیده است.

علاقه مندان میتوانند متن عربی را در کتاب "الثائر الاسلامی، جمال الدین الافغان" به قلم شیخ محمد عبده که در سلسله کتاب الهلال تحت شماره ۲۷۳ در اکتوبر ۱۹۷۳م در قاهره بچاپ رسیده، دریابند. آنچه در اینجا چاپ شده ترجمه بخش اول آن کتاب توسط بناغلی محمد شفیق "وجدان" است. باقی کتاب گزیده های عروة الوثقی و متن عربی رساله معروف شیخ افغان «رد نیچریه» می باشد که اصل آن بزبان دری است.»

\*\*\* \*\* \*\*

سنت خداوندی است که کار های سترگ از کوچک آن منشاء میگیرد، چنانچه درختان ضخیم از دانه ها سر بر سر می آرند.

در سال ۱۲۸۸ هـ (۱) مردی صاحب بصیرت در دین و آگاه از احوال ملت ها به نام شیخ جمال الدین افغان در این سرزمین پا گذاشت.

او دارای معلومات وسیع و از معارف کاملاً برخوردار بود و قلب و زبان دلیر و با جرئت داشت. او در مصر اقامت گزید و در اول وهله یک عده از بعدها رفته رفته آمد و شد بسیاری از گرفت و بالاخره چیز هایی از زبان وی نظر داشتند و باین علت تمایل آنها به عقاید او بدانند.

مدرسه و مکتب او محل اقامت او بود. او می پرداخت و به درس او یک تعداد زیاد دانشمندان و غیره اشخاص در مجالس او مردم سخنانی می گفت که عقل را روشن و



شیخ محمد عبده شاگرد و همکار نزدیک شیخ افغان (متوفی ۱۹۰۵م)

این شخص در سال های اخیر زندگی اش مقام مفتی اعظم مصر را عهده دار گردیده بود

دعوت میکرد، و بالاخره افکار را به امور عامه مربوط به مصالح کشور و مردم می کشاند.

طلاب علم آنچه را از وی شنیده و آموخته بودند در هنگام رخصتی به کشورهای خود انتقال میدادند و آنانیکه به زیارت او می آمدند، آموخته های خود را در قراء و دهات در میان مردم انتشار میدادند. به این اساس احساسات مردم بیدار و عقول تنبیه و حجاب بیخبری در اکناف کشور مصر مخصوصاً در قاهره دقیقتر و نازکتر شد. ولی در پهلوی آن زمامدار و حاکم در اوج قدرت خود قرار داشت و این شعاع از شأن و شوکت او کاسته نمی توانست.

دپانوی شمیره: له ۱ تر 4

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

این شعاع به تدریج قویتر و درخشانتر می شد و بصورت غیر منظم در کنج و کنار پخش میگردید. تا اینکه در سال ۱۲۹۳ هـ ۱۸۸۶م جنگی میان دولت عثمانی و دولت روسیه مشتعل شد. مردم تلاش داشتند از خبر های دولت عثمانی متبوع خود و روسیه آگاه شوند و با دلچسپی اخبار جنگ را تعقیب میکردند.

از اینکه در کشور یک تعداد زیاد خارجی ها زندگی میکردند جراید اروپایی پیهم به آنجا می رسید و در اثر تماس این خارجی ها با گروه های مردم راه برای تعقیب خبر ها و بر رسی حوادث هموار گشت و ایشان با اشتیاق تمام خبر های مربوط به جنگ را می خواندند. همچنان این احساس در جراید عربی که تا آنوقت به مسایل مبتدل توجه داشتند، نیز پیدا شد و حوادث جنگ را بر روی صفحات خود منعکس ساختند.

در این جراید تمایلاتی پیدا شد که از عساکر روس تمجید می شد و آنچه به اردوی عثمانی نسبت داده میشد ناچیز شمرده می شد و این وضع به نوبه خود در خوانندگان جراید مذکور حس انتقام و یا پشتیبانی را در مورد هر کدام بر می انگیخت و به این وسیله در میان طبقات عامه یکنوع جدل و گفتگو برآه افتاد که قبلاً وجود نداشت.

از طرف دیگر میان این جراید در نشر خبر ها و اسلوب نشر آن رقابتی بمیان آمد و این چیز بازار اشتراک در جراید را گرمتر ساخت و به این صورت قدرت وقت و زمان بر قدرت اراده قاهره چیره شد.

جراید تنها به نشر حوادث جنگ نپرداختند بلکه از جریانات سیاسی و اجتماعی سائر کشور ها نیز صحبت میکردند و مزید بر آن از سوء احوال مالی حکومت مصر حرف میزدند و بر تعداد نویسندگان در جراید افزوده میشد. در این میان شیخ جمال الدین افغان اهل علم و ارباب قلم را که به صحبت او می آمدند به نوشتن در جراید و امیداشت و در موضوعات مختلف به ایجاد فصول علمی و ادبی پرداخت و تمامی موضوعات از چوکات اصلاح افکار و تهذیب اخلاق بیرون نبود. باین شکل مسابقه نویسنده گی و قلم در میان نویسندگان آغاز یافت و آزادی فکر به شکلی در جراید منعکس می شد که انسان فکر میکرد در عالم تصور قرار دارد و یا در سرزمینی غیر از این سرزمین زندگی میکند. کسانی که شماره های آنوقت جرائد «مصر»، «التجاره»، «مرآة الشرق» و «اهرام» را مطالعه کنند، می توانند به حقایقی که ذکر شد پی برند.

### ■ اولین ملاقات من با شیخ افغان

در یکی از روز ها یکی از رفقایم که در نزدیک «رواق الثوام» از زهر زندگی میکرد بمن گفت: «یک عالم بزرگ افغان» به مصر آمده است و در «خان الخلیلی» اقامت دارد. ازین خبر خرسند شدم د استاد خویش «الشیخ حسن الطویل» را از آن اطلاع دادم. این شیخ در علم منطق در پوهنتون ازهر ممتاز بود. من دائماً به علوم عقلی تمایل زیاد داشتم. در خزائن کتب ازهر در پی آن میگشتم و به برخی ازین گونه کتب برمخوردم و کتاب «شرح القطب علی الشمسیته» را ناقص یافتم. شیخ حسن الطویل قسمتی از فلسفه را بما آموخت ولی آنچه نتیجه گیری میشد بیشتر تخمین و احتمالات بود.

وقتی شنیدم شیخ جمال الدین افغان به مصر آمده از شیخ حسن الویل دعوت کردم که باهم به دیدن وی برویم. هنگام شب نزد وی رفتیم و او مصروف خوردن نان شب بود. او را سلام دادیم و او سلام ما را جواب داده ما را به طعام شب دعوت کرد و ما با خواستن معذرت از وی تشکر کردیم. بعد از اینکه از صف طعام فارغ شد بطرف ما آمد. او از ما نسبت به بعضی از آیات قرآن کریم و تفسیر صوفیان استفسار نمود ولی ما ترجیح دادیم از وی بشنویم. او شروع به تفسیر کرد، تفسیری که قلم را از اعجاب و شادی مملو ساخت. بخاطریکه تصوف و تفسیر هر دو «نور چشم من و کلید سعادت است».

### ■ این کتب را نزد وی خوانده ام

از ماه محرم سال ۱۲۸۸ هـ تماس و همراهی من با شیخ افغان آغاز گشت و برخی از علوم ریاضی، فلسفه و کلام را از وی می آموختم و مردم را به آموختن از وی دعوت میکردم.

کتاب های «الزوراء» دوانی را در تصوف و «شرح القطب علی الشمسیته»، «المطالع» و «سلم العلوم» را در منطق و کتاب های «الهدایته»، «الاشارات»، «حکمت العین» و «حکمت الا شراق» را در فلسفه از وی خوانده ام. و نیز کتاب «عقاید الجلال الدوانی» در توحید، «التوضیح مع التلویح» را در اصول، «تذکره الطوس» را در علم هیأت قدیم و غیره کتب هیأت جدید را هم از وس آموخته ام. او مرا به نوشتن مقالات ادبی، اجتماعی و سیاسی تشویق میکرد. من سخت آرزومند بودم در مجالس و دروس وی حاضر باشم. اما شیخ های ازهر و شاگردان راجع به او و من به حرف زدن شروع کردند و به دهم ایشان فرا گرفتن علوم مذکور منجر به تزلزل عقاید صحیح میگردد و انسان را به گمراهی هایی میکشاند که خیر دنیا و آخرت آنرا تحریم میکند. وقتی من به شهر و منطقه خود میرفتم راجع به این چیز ها با مامای پدر خود «شیخ درویش» صحبت کردم. او بمن میگفت خداوند دانا و حکیم است. هیچ دانشی به علم و حکمت وی نمی رسد. شدیدترین دشمن دانا جاهل است و بزرگترین دشمن حکیم احمق است. هیچکس نمیتواند بهتر بخداوند تقرب جوید مگر از راه علم و حکمت. هیچ علم نزد خداوند نکو هیده نمی باشد و هیچ نوع جهل نزد او

محمود و نکو بوده نمی تواند، جز آنچه را که برخی از مردم علم میگویند. سحر و شعبده بازی و امثال آن نمیتواند علم باشد، در صورتیکه تحصیل آن به ضرر مردم تمام شود.

### ■ بگفته های نادرست مردم اعتنایی نکردم

این گفته ها و حرف ها در من تأثیری نکرد و من با شیخ افغان مثل سایه اش همراهی داشتم و به درس ها و مجالس و شب نشینی های او حاضر می شدم و تمامی این محافل محافل علم، حکمت، ادب، دیم و سیاست بود. شیخ جمال الدین افغان حکمت را به ارادتمندان و غیر آن می آموخت و امتیاز او در این بود که مخاطب خود را به آنچه میخواست، جذب میکرد ولو از اهل آن چیز هم نمی بود و من اندرین مورد غیبه میخوردم، زیرا حالت و فضای مجلس در من اثر میکرد. شما نمیتوانید به سخنی توجه کنید مگر اینکه آنرا بجا و قابل قبول بدانید و چنین است نوشته و کتابت.

### ■ تولد و مراحل زندگی شیخ جمال الدین افغان

اختلاف نظر مردم در مورد احوال شیخ مرا وامیدارد تا راجع به زندگی و شخصیت او صحبت نمایم. هر کس او را تا تا جائیکه توانسته است به شکلی معرفی کرده است که از دیگری فرق دارد. حتی انسان فکر میکند که او یک حقیقتی بود که در هر ذهن به تناسبی جلوه کرده است و دارای چنان قوه معنوی بوده است که در نزد هر نظر و عقیده بشکل خودش مجسم شده است.

بهر حال ارباب وهم و تخمین نتوانسته اند در صفای جوهر و ذکای او کدورتی ایجاد کنند. آنچه را من راجع به وی بطور اجمال مینویسم، متکی بر تجربه کامل و طول مدت همراهی من با وی است.

شیخ جمال الدین افغان فرزند صفدر خان و منسوب به یک خانواده بزرگ در کشور افغانستان است. قرار ادعای ایرانی ها نسب او به «سید علی ترمذی» محدث معروف و بالواسطه به «حضرت حسین ابن ابی طالب کرم الله وجهه» میرسد. افراد این خانواده بسیار زیاد اند و در منطقه «کنر» از مربوطات کابل که سه روز از آن فاصله دارد، زندگی میکنند. (۲) این خانواده در افغان ها مقام ارجمند دارد و بخاطر نسب شریف آن طرف احترام قرار دارند. این خانواده بر قسمتی از خاک افغانستان طور مستقل حکومت میکرد تا اینکه امارت مذکور توسط امیر دوست محمد خان جد امیر موجوده (۳) سلب گردید و به امر او پدر و بعضی از اعمامش بکابل انتقال یافتند.

شیخ جمال الدین افغان در قریه «اسعد آباد» یکی از قرای کنر در سال ۱۲۵۴ هـ - ۱۸۳۹ م بدنیا آمد و با پدرش بکابل منتقل گردید. در سن هشت سالگی به آموختن نشانده شد و پدرش به تربیه او فوق العاده توجه داشت و چیزیکه این توجه را بیشتر میساخت قوه فطری، درخشش قریحه و تیز هوشی و ذکای او بود. از ابتدای علوم شروع میکرد و تا بانجام آن توفقی نمینمود. بسیاری از علوم را فرا گرفت و در تمامی آن مهارتی بدست آورد چون علوم عربی از قبیل «نحو»، «صرف»، «معانی»، «بیان»، «نویسندگی»، «تاریخ عمومی و خصوصی» و علوم شریعت از قبیل «تفسیر»، «حدیث»، «فقه»، «اصول فقه»، «کلام و تصوف» و علوم عقلی از قبیل «منطق»، «حکمت نظری»، «حکمت طبیعی و الهی» و علوم ریاضی از قبیل «حساب»، «هندسه»، «الجبر» و هیأت افلاک و نظریات طبیعی و تشریح.

این لوم و فنون را از استادان ماهر به روش مروج در افغانستان آن روز و به روش کتب معروف اسلامی فرا گرفت و تا سن هجده سالگی آنرا تکمیل نمود. بعد از این به وی سفر هندوستان پیشنهاد شد و به آنجا رفت و یکسال و چند ماه در آنجا اقامت داشت و در برخی از علوم ریاضی به روش جدید اروپایی مطالعه میکرد. سپس به خاک های حجاز جهت ادای فریضه حج رفت. سفر وی در این مناطق تقریباً یکسال را در برگرفت و او از کشوری به کشور دیگر و از جایی به جای دیگر میرفت تا اینکه در سال ۱۲۷۳ هـ - ۱۸۵۶ م به مکه مکرمه رسید و در طول اقامت خود در آنجا راجع به اخلاق و عادات ملت ها معلومات وافر و مفید بدست آورد.

شیخ جمال الدین افغان بعد از ادای حج به کشور خود افغانستان بازگشت و در سلطنت امیر دوست محمد خان معروف به امیر کبیر شامل مأموریت دولت گردید.

وقتیکه امیر برای فتح هرات و حمله بر سلطان احمد داماد و پسر عم خود حرکت کرد، شیخ با وی در اردوی او بود و در طول مدت محاصره با امیر همراهی میکرد تا اینکه بعد از محاصره طولانی و دشوار و فتح هرات امیر وفات نمود و در سال ۱۲۸۰ هـ - ۱۸۶۳ م ولیعهد او شهزاده شیرعلی خان به امارت افغانستان رسید و وزیر او محمد رفیق خان به وی مشوره داد برادر خود را مخصوصاً برادری که از او بزرگتر است، دستگیر کند و اگر اینکار را نکند مردم را در برابر او تحریک میکنند و با تلاش بدست آوردن پادشاهی باعث آشوب و فتنه میگردند.

### ■ جمال الدین بحیث وزیر اول

در اردوی هرات سه برادر که عبارت از محمد اعظم خان، محمد اسلم خان و محمد امین خان باشند شامل بودند. ولی تمایل شیخ جمال الدین افغان به محمد اعظم خان بیشتر بود. وقتی آنان از تدبیر امیر و مشوره وزیرش اطلاع حاصل

کردند رو به فرار گذاشته هر کدام به ولایتی که قبلاً از طرف پدر برای شان سپرده شده بود، عزیمت نمودند تا در آنجا به قوای خود پناه برند. به اینصورت آتش جنگ و فتنه میان ایشان مشتعل گشت و بالاخره کار محمد اعظم خان و برادر زاده اش «عبدالرحمن خان» بالا گرفت و مرکز کشور را بدست گرفتند. محمد افضل خان پدر «عبدالرحمن خان» را از محبس غزنه رها نموده و امیر افغانستانش اعلان کردند. موصوف بعد از یکسال وفات یافت و برادر سکه اش محمد اعظم خان به سلطنت رسید. موقف شیخ جمال الدین نزد امیر جدید بهتر و عالیتر شد و او را بحیث وزیر اول سلطنت خویش انتخاب نمود و برعکس سائر امرای افغانستان که از استبداد مطلق و عدم اتکا به رجال دولت کار میگرفتند، امیر جدید شیخ جمال الدین را طرف اعتماد کامل خود قرار داد و در امور خورد و بزرگ از وی مشوره میگرفت و قریب بود دولت افغانستان در اثر تدبیر شیخ جمال الدین کاملاً به محمد اعظم خان سپرده شود. لیکن امیر در مورد اکثر اقارب خود سوء ظن و این کار او را واداشت تا امور بزرگ را به فرزندان کوچک و بی تجربه خود بسپارد، حتی یک تن از ایشان که غرور بر مغزش مسلط شده بود و ولایت قندهار را در تحت اداره داشت، اراده نمود دست عم خویش امیر شیر علی خان را از هرات کوتاه سازد، آنهم به این تصور که شاید با اینکار منزلتش نزد پدر اوج گیرد و او را بر سائر برادرانش مقدم دارد.

وقتی او با اردوی عمش روبرو گشت، آنقدر جرئت به وی دست داد که با دو صد تن از عساکر خود جدا شده و صفوف دشمن را شکافت و ایشان را به هراس انداخت و قریب بود شکست بخوردند، لیکن سردار محمد یعقوب خان قوماندان اردوی شیر علی خان ملتفت گشت که آن مغرور متهور از اردوی خود جدا شده است. بناءً بر وی حمله برد و اسیرش گرفت.

اردوی قندهار پراکنده شد و امیر شیر علی خان قویتر گردید. از آنرو بر قندهار حمله نمود و بر آن مسلط شد و باین وسیله جنگ بار دیگر جان گرفت و امیر شیر علی خان مقدار زیاد طلا را در میان سرداران و کارداران محمد اعظم خان توزیع نمود.

### ■ هجرت شیخ جمال الدین از افغانستان

بعد از جنگ های شدید، امیر شیر علی خان غالب شد و سردار محمد اعظم خان سردار عبدالرحمن خان مغلوب. محمد اعظم خان به فارس (ایران موجوده) رفت و بعد از چند ماه در شهر نیشاپور فارس وفات یافت و عبدالرحمن خان رهسپار بخارا گردید.

شیخ جمال الدین افغان در کابل ماند و امیر شیر علی خان به احترام خانواده اش و از خوف قیام مردم به اثر حمایت از آل پیغمبر، به وی چیزی نگفت ولی از انتقام هم دست نکشید و به شکلی اینکار را آغاز کرد که مردم حق و باطل آنرا از هم تمیز کرده نمی توانستند. بناءً شیخ جمال الدین صلاح در این دید که افغانستان را ترک گوید، چنانچه از امیر اجازه رفتن به زیارت حج خواست و امیر به وی اجازه داد به شرط اینکه از راه فارس (ایران موجوده) نرود تا با سردار محمد اعظم خان که هنوز حیات داشت، نبیند. لذا او در سال ۱۲۸۳ هـ ۱۸۶۹ م و سه ماه بعد از شکست محمد اعظم خان راه هند را در پیش گرفت (۴) وقتی موصوف به سرحد هند رسید، حکومت هند از وی استقبال نمود ولی به وی اجازه نداد در آن کشور مدت زیادی بماند و از دیدار علما با شیخ بدون حضور رجال حکومت جلوگیری نمود. به همین سبب شیخ افغان بیشتر از یک ماه در آنجا نماند و حکومت هند او را به مصر خود توسط یکی از کشتی های خود از سواحل آنجا به سویز رساند و به مصر مواصلت نمود. مدت چهل روز در مصر ماند و در خلال همین مدت به پوهنتون از هر رفت و آمد داشت و شاگردان سورپایی این پوهنتون به وی تمایل زیاد پیدا کردند و از وی خواهش کردند «شرح الاظهار» را به ایشان درس بدهد و او برخی از این کتاب را در خانه خود به ایشان درس داد. بعداً او از مسافرت به حجاز منصرف شد و رهسپار آستانه (استانبول) گردید.

### تبصره ها از ولی احمد نوری

(۱) این تاریخ با سال ۱۸۷۱ م مطابقت دارد و در کلام استاد امام خواهد آمد که جمال الدین در اول محرم ۱۲۸۸ هـ به مصر آمد این سنه مطابق ۱۲ مارچ ۱۱۷۱ م است. شیخ افغان بار اول در ماه رمضان سال ۱۲۸۷ هـ مطابق ۱۸۷۰ م به مصر آمده است و این وقتی بود که از هندوستان به حجاز میرفت و چهل رود در آنجا اقامت داشت. اما به اساس نوشته خودش، در اسناد مدارک شیخ جمال الدین صفحه ۲۰، وی چهار شنبه ربیع الثانی ۱۲۸۶ در جملیه مصر بود. (۲) ولایت کنر اکه حتماً در آنزمان ولسوالی بوده و از مربوطات ولایت لغمان بوده است نه ولایت کابل و فاصله آن با کابل اگر در آنزمان سه روز بوده امروز سه ساعت خواهد بود. (۳) منظور حتماً امیر عبدالرحمن خان فقید است.

(۴) به استناد یادداشت ها و مدارک خود شیخ جما الدین افغان، وی به روز جمعه ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۸۳ قمری به بالاحصار کابل وارد و روز ۲۰ رجب ۱۲۸۵ ق از آنجا خارج شده است. (ص ۹) پایان بخش دهم

ادامه دارد

د پانو شمیره: له ۴ تر 4